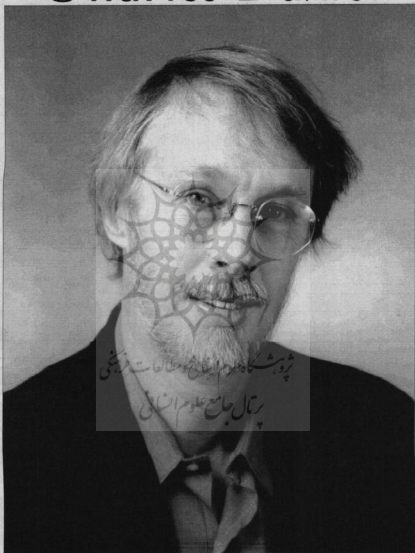
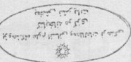


Charles Baxter





چارلز باکستر شب‌ها نمی‌تواند بخوابد. او که اغلب لوفت زده می‌اش را به بی‌خوابی گذرانده راحت خود را در این حرف نابوکف می‌یابد که اگر نویسنده‌ای نتواند شب‌ها بیدار بماند تا به کارهایش فکر کند چهطور می‌تواند خوانندگان آثارش را بیدار نگه‌دارد؟

باکستر نویسنده جو رمان و چهار مجموعه داستان و یک مجلد مجموعه مقالات است. جدی و کوشش‌ناست. مهربان و نرم‌خوست. و به طنز، خوش‌رویی، فروتنی و هوشمندی شهره دوستان است. هم‌اتاقی‌های دوران دانشگاهش از نظم و وقت‌شناسی او می‌گویند. هر روز از ساعت هشت صبح تا غروب در اتاق مطالعه‌ای که روی پارکینگ خانه‌اش ساخته، می‌نشیند و بکشد می‌نویسد. هر از گاهی هم آپ‌تایش را برمی‌دارد و به ایوان پشت خانه می‌رود. اما همیشه عادت دارد رو به مشرق رو به آفتاب صبحگاهی باشد. می‌گوید: فکر می‌کنم اگر در زندگی معمول و هر روزه خود خیلی سخت‌گیر و معنادار عاداتی خاص باشیم همین به‌کار خلاصه ما آزادی عمل و شورمندی خاصی می‌بخشد.

معروضه زندگی دوران کودکی او اصلاً معمولی و به‌سامان نبوده است. باکستر در سال ۱۹۲۷ در ایالت مینیاپولیس آمریکا به دنیا آمد. یازده ماهه که بود پدرش بر اثر سکته قلبی از دنیا رفت. سه سال بعد مادرش با وکیلی متعول به نام لورینگ استیلز سنپور ازدواج کرد. و باکستر و دو برادرش ناچار به حومه یک دریاچه نقل‌مکان کردند و در مکنی، چهل جریبی که به حق می‌شد آن را «ته دنیا» دانست مستقر شدند. استیلز و برادرش دایه و سب و گوسفند داشتند. اما همسایه نداشتند. باکستر بچه ته‌تغاری خانه بود. برادرش به‌محض آن‌که توانستند پشت رل بنشینند از خانه می‌گریختند و هرگز بازنگشتند. «اکثراً هیچ‌کاری نمی‌توانستم بکنم مگر این‌که بروم به جنگل یا کشتزار و با بنشینم گوسفندها را تماشا کنم و یا کتاب بخوانم. همین شد که کلی کتاب خواندم. باکستر نقل می‌کند که ناپدری‌اش لورینگ استیلز مرد عیوس و گوشت‌تخ اما چیز خواننده و فاضلی بود که می‌خواست ادای نجیب‌زادگان انگلیسی را دریاورد. برای همین کتابخانه عظیمی از نسخه‌های چاپ اول کتاب‌های مختلف جمع کرده بود. یک ردیف کامل آن تحت اشغال مجموعه کتاب‌های نیچه بود. همان فیلسوفی که استیلز همیشه سر میز شام دربارش شرح کشفی می‌داد. تازه استیلز چند بیتی هم از برمی‌خواند که اکوش دادن آن، کار اعصاب خردکنی بود.

چهره دیگر خانواده او، چهره‌های استیلز بود. باکستر و مادرش، پیش از مرگ ناپدری، با موسیقی‌دانان و نویسندگان بسیاری دوست شده بودند که یکی از آنان سینکلر لوییس بود. مادرش اغلب براین تعریف می‌کرد که چهطور او و پدرم تا دیروقت شب با لوییس گرم می‌گرفتند. لوییس می‌آمد خانه ما، بعد پدرم روی میز چرتش می‌گرفته و آن وقت مادرم دست می‌انداخته زیر بغل پدرم و می‌گفته: «باشو، نمی‌تونی بخوابی. جلوت برنده جایزه نوبل نشسته، هم‌پالکی‌ها و محارم اسرار عمه هن‌ل‌اش هم همگی اهل هنر و کولی و لولی بودند. یکی از آن‌ها برندا بوئلند نویسنده کتاب «اگر می‌خواهید بنویسند» بود. هر وقت باکستر به دین عمه‌اش می‌رفت بوئلند که آن روزها گوش‌هایش حساسی سنگین شده بود داد می‌کشید که: «چارلز چه نقشه بزرگی تو کله‌ته؟ باکستر هم زیربسی می‌گفت که هیچ نقشه بزرگی در سر ندارد و او هم فریاد می‌کشید که: از خودت خجالت بکن!، برخلاف نه‌ای که برای بوئلند می‌آورد چارلز نقشه‌هایی در سر داشت. این‌که نویسنده شود، شاعر شود، بعدها به کالج مگ‌ال‌بستر رفت و سردبیر نشریه ادبی کالج شد. از آزادی و حال و هوای سیاسی آن‌جا خیلی خوشش می‌آمد. شاید نشود باور کرد

Charles Baxter



ولی باکستر خودش ادعا می‌کند که هیپی بوده یک‌جور «هیپی محافظه‌کار». ولی هم‌زمان شدن جنگ ویتنام با سال‌های فارغ‌التحصیلی او بر این مسأله سایه می‌افکند. اعتقاد داشتیم که جنگ بدی است، که چون است، که نباید به جبهه رفت، به همین خاطر برای فرار از خدمت به شغل معلمی روی آورد و یک سالی را در دبیرستانی در ایالت میشیگان به تدریس سپری کرد. تجربه غریب و ناشناختی بود. حس می‌کنم یکی از مهم‌ترین اتفاقات نوری زندگی من است... حسایی از جنگ دلخورد و عصبانی بودم و سعی می‌کردم پای حرف جنگ را به کلاس باز نکنم ولی گاهی ناگام می‌ماندم، یکبار هم که آماده تدریس نبوده به یک‌بار شروع می‌کند از مصر باستان و نحوه زراعت در آن روزگار بآلبادعه حرف زدن. همین تجربه منبع الهام داستانی است از او با نام «شیردالی» که در آن یک معلم جایگزین به بچه‌های کلاس خود می‌گوید که فرشتگان در میان ابرهای فراز سیاره زحل لانه کرده‌اند و هر چند وقت یکبار تنها برای شرکت در کنسرت به زمین می‌آیند.

در پایان همان سال باکستر در مقطع دکترا در دانشگاه اربانت نیویورک ثبت نام می‌کند. در آن روزگار دونالد بلزتمی و جان بارت بر آن دانشگاه به تدریس رشته نگارش خلاق مشغول‌اند اما در کلاس هیچ‌یک از این دو نویسنده حاضر نمی‌شود. خیلی نزدیک بلزتمی بودم و فکر می‌کردم خیلی مهم است که کسی کار من را در مقام یک نویسنده نقد نکند. فکر



می‌کردم نقد یک چنین آدم‌هایی خیلی مخرب و کشنده است، بعد باکستر اشعار موفقی می‌نویسد. و پیش از آن که مدرک دکترای خود را در سال ۱۹۷۴ اخذ کند دو مجموعه شعر منتشر می‌کند با نام‌های: «سمندر» و «راه‌های داکوتای جنوبی». پانزده سال بعد از آن را یک‌سره در دانشگاه اربانتی وینتی در تریوت به تدریس می‌پردازد. در سال ۱۹۷۶ با نیکولای به نام «مارتا آن هالوس» ازدواج می‌کند (آن‌ها تنها یک پسر به نام دنیل دارند) اما در همان روزهاست که دیگر شعری به سراغش نمی‌آید «یک تابستان ازگار سعی می‌کردم شعر بگویم ولی نمی‌توانستم. انگار شعر گفتن از یادم رفته بود، و حس کردم آمادگی لازم را برای گفتن شعر از دست داده‌ام. داشتیم به کاراکتراها و کاراکترپردازی علاقه‌مند می‌شدیم. باکستر به داستان روی می‌آورد و سه رمان می‌نویسد، یکی از دیگری بدتر. می‌گوید «خیلی انتزاعی و شتابناک بودن از بعضی جنبه‌ها مثل کتاب‌های ضعیف بنس‌هلر بنسینی بودند. هیچ چیزشان واقعی نبود. نظر نمی‌رسید، همانند که این را همان موقع نفهمیدم. آدم وقتی کار می‌کند به‌قدرت متوجه این قضیه می‌شود. فکر می‌کردم خیلی عالی‌اند.»

یکبار هم یک سرجمانه نظر می‌دهد. «به او زنگ زدم و گفتم: جولی نظرت درباره رمان من چیه؟ او هم گفت: «خیلی بدم آمده بعد هم گفت: «اگه گفتی چرا از کارت بدم آمده گفتم: «جولی نمی‌دونم چرا از

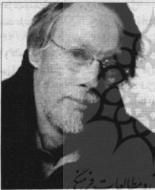
رو به رو با قیصر امین پور

مجلس شورای اسلامی - تهران

کارم بدت اومده گفته «ام تو باید بگی، تو اونو نوشتی، بگو چرا بدم اومده. به خاطر کاراکتراس؟ به خاطر موقعیت کاره؟ من خودمم نمی‌دونم، تو بهم کمک کن. چرا از رماتت بدم اومده؟» تماس تلفنی جالبی بود. از این نوع تجربه‌ها باز هم داشتم. یکی از آشنایانم در وست کوست که یکی از رمان‌ها هم را خوانده بود گفت: «تخیلات از همون خشت اولش خرابه».

به سرش می‌زند که دست از داستان‌نویسی بردارد. فقط درس بدهد و نقد بنویسد دست از نوشتن تجربی و متکلف خود برمی‌دارد. از تو شروع به خواندن می‌کند. باز کتاب‌های جویس، چخوف، اولگایر، پورتر و ایوان کاتل را مطالعه می‌کند و نکته جدیدی را کشف می‌کند: «داستان لازم نیست خیلی چیز خارق‌العاده‌ای باشد. می‌تواند درباره چیزهای معمولی باشد. درباره زندگی‌های معمولی باشد».

و این آغاز موفقیت‌های اوست. مجموعه داستان «هارمونی دنیا» به انتخاب دونالد بارتمی - چه تصادف معناداری - جایزه بهترین مجموعه داستان کوتاه سال را دریافت می‌کند که دانشگاه میسوری در سال ۱۹۸۴ آن را منتشر می‌کند.



تک داستان «هارمونی دنیا» نیز در همان سال جایزه بوئنکارت را دریافت می‌کند. در سال ۱۹۸۵ مجموعه داستان بعدی وی با نام «امر نهر نجات» منتشر می‌شود. داستان «شیردل» از این مجموعه به انتخاب ریچموند کارور در مجموعه بهترین داستان‌های سال هشتاد آمریکا گنجانده می‌شود. در سال ۱۹۸۷ نیز رمان «اولین کورسوی» او به چاپ می‌رسد. مجموعه داستان «بعضی وی» «مهربانه خوشنویس» در سال ۱۶۶۰ و رمان «مسابقه بازی» وی در سال ۱۹۹۳ به چاپ می‌رسد. از آن پس تنها مجموعه یک رمان کوتاه و چند داستان دیگر وی در قالب کتابی به نام «مؤمن» ۱۹۹۷ منتشر شده است. تاکنون جایزه‌ها و بورسیه‌های متعددی دریافت کرده است که از آن جمله می‌توان به جایزه انجمن ملی کتاب آمریکا، جایزه بنیاد گوگنهایم، جایزه لیل والاس و - اشاره کرد تاکنون پنجبار در فهرست بهترین داستان‌نویسان سال آمریکا قرار گرفته است. اما او به نوشته‌های خود شک دارد. داستان کوتاه را بیشتر می‌پسندد. می‌گوید: «داستان کوتاه اغلب درباره آدم‌هایی است که بر پایه انگیزه یا هوس آنی عمل می‌کنند، اما رمان بیشتر درباره آدم‌هایی است که تصمیم می‌گیرند و نقشه می‌ریزند».

رمان مشهور و ستودنی «ضیافت عشق» ۲۰۰۰ که تقریباً تمامی جایزه معتبر آمریکا را از آن خود کرده است، با حکایت سرگذشت شخصیتی شبح‌وار به نام چارلز باکستر آغاز می‌شود. چارلز باکستر بی‌خواب در نیمه‌های شب در یکی از پارک‌های شهر یکی از دوستان قدیم خود را می‌بیند و همه چیز آغاز می‌شود.

رسانش این روزها باکستر دیگر تدریس نمی‌کند، و البته کسی هم بهتر و راحت‌تر می‌خواند.

□